



تراژدی حلاج

درمتون کهن

(موافقان و مخالفان مشرب عرفانی حلاج)

پژوهش و ترجمه:
قاسم میرآخوری

تراژدی حلاج در متون کهن

پژوهش و ترجمه
قاسم میرآخوری



کتابخانه

انتشارات بازتاب

تراژدی حلاج در متون کهن

پژوهش و ترجمه: قاسم میرآخوری

حروفچینی و صفحه آرایی: لادن جوانی

طرح جلد: موسسه آروین

نوبت چاپ: اول ۱۴۰۰

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۱۲۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۲۲-۴۲-۴

آدرس: خ. انقلاب، خ. دوازده فروردین، ک. نوروز، پ. ۲۵

تلفن: ۶۶۴۱۷۴۲۵ - ۶۶۴۹۴۵۴۱

ایمیل: ketabekohsar@yahoo.com

سرشناسه	:	میرآخوری، قاسم، ۱۳۴۰ -
عنوان و نام پدیدآور	:	تراژدی حلاج در متون کهن / پژوهش و ترجمه قاسم میرآخوری.
مشخصات نشر	:	تهران: بازتاب، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	:	۵۹۶ص: ۵/۲۱×۵/۱۴ س.م.
شابک	:	۹۷۸ - ۶۰۰ - ۷۵۲۲ - ۴۲ - ۴
وضعیت فهرست نویسی:	:	فیبا
یادداشت	:	کتابنامه.ص. [۵۹۱]-۵۹۶.
یادداشت	:	نمایه.
موضوع	:	حلاج، حسین بن منصور، ۲۳۴-۳۰۹ق. -- نقد و تفسیر
موضوع	:	عارفان -- سرگذشتنامه
موضوع	:	Mystics -- Biography
موضوع	:	عارفان -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع	:	th century۲۰: Mysticism -- Early works to
رده بندی کنگره	:	BP۲۷۸/۴
رده بندی دیویی	:	۸۹۲۴/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی	:	۷۲۷۲۴۷۶

فهرست

پیشگفتار	۷
بخش اول: در حدیث معاصران	۱۵
گزارش حمد پسر حلاج	۱۷
گزارش محمد بن جریر طبری	۲۴
گزارش ابویعقوب نهرجوری	۲۷
گزارش ابوبکر شبلی	۳۰
گزارش ابن زنجی قاضی دادگاه حلاج	۳۴
گزارش ابوبکر صولی	۴۸
گزارش ابراهیم بن شیبان	۵۰
گزارش جعفر خلدی	۵۱
گزارش ابن خفیف شیرازی	۵۲
گزارش احمد بن فارس	۵۹
گزارش ابن فاتک	۶۳
گزارش حلوانی	۷۰
گزارش علی بن مردویه	۷۴
گزارش های دیگر	۷۶
بخش دوم: بعد از حلاج	۹۹
گزارش ابن ندیم	۱۰۱
گزارش ابونصر سراج	۱۰۷
گزارش کلاباذی	۱۰۸
گزارش قاضی تنوخی	۱۱۳

۴ / تراژدی حلاج در متون کهن

- گزارش عبدالرحمن سلمی ۱۲۳
- گزارش روزانه خواجه عبدالله انصاری ۱۳۵
- گزارش ابن مسکویه ۱۴۲
- گزارش ابوابراهیم اسماعیل مستملی بخاری ۱۴۵
- گزارش ابن باکویه شیرازی ۱۴۷
- گزارش ابو ریحان بیرونی ۱۵۲
- گزارش خطیب بغدادی ۱۵۳
- گزارش ابوالحسن هجویری ۱۷۵
- گزارش ابوالقاسم قشیری ۱۸۰
- دفاع ابوحامد محمد غزالی از حلاج ۱۸۲
- تفسیر احمد غزالی از انا الحق حلاج ۱۸۷
- گزارش محمد بن عبدالملک همدانی ادامه دهنده تاریخ طبری ۱۸۹
- در حدیث عین القضاة همدانی ۱۹۷
- در حدیث شیخ احمد جام (ژنده پیل) ۲۰۵
- گزارش عیاض سبتی ۲۰۶
- تفسیر عبد القادر گیلانی از «انا الحق» ۲۰۷
- دفاع شیخ اشراق؛ سهروردی از حلاج ۲۱۱
- گزارش ابوالفرج بن جوزی ۲۱۳
- گزارش شارح و مفسر آثار حلاج روزبهان بقلی ۲۲۲
- گزارش عطار نیشابوری ۲۹۳
- گزارش ابن اثیر ۳۰۷
- دفاع محیی الدین ابن عربی از حلاج ۳۱۱
- شمس تبریزی و راز انا الحق ۳۱۸
- حدیث حلاج در نگارش نجم الدین رازی ۳۲۱
- دفاع خواجه نصیرالدین طوسی از حلاج ۳۲۵

در حدیث معاصران/۵

مولوی از حلاج می گوید.....	۳۲۷
گزارش ابن خلکان.....	۳۲۹
دفاع طوفی از حلاج.....	۳۳۷
نقد ابن تیمیه بر کلام حلاج.....	۳۳۹
گزارش محمد بن احمد ذهبی.....	۳۴۳
دفاع یافعی از حلاج.....	۳۴۸
گزارش ابن کثیر.....	۳۴۹
دفاع شمس الدین بکری حنفی.....	۳۶۶
پرسش از ابن حجر عسقلانی درباره حلاج.....	۳۶۷
گزارش عبدالرحمان جامی.....	۳۶۸
دفاع ابن حجر هیتمی.....	۳۷۴
دفاع عمر عرضی.....	۳۷۵
گزارش شیخ بهایی.....	۳۷۷
تفسیر ملاصدرا؛ صدرالدین شیرازی از کلام حلاج.....	۳۸۰
عباس اقبال آشتیانی.....	۳۸۷
بخش سوم: منظومه های عرفانی.....	۳۹۱
منظومه رشیدالدین میبدی.....	۳۹۳
منظومه باباطاهر عریان.....	۳۹۳
منظومه ابوسعید ابی الخیر.....	۳۹۴
منظومه سنایی.....	۳۹۴
منظومه نظامی گنجوی.....	۳۹۷
منظومه عطار نیشابوری.....	۳۹۸
منظومه مولوی.....	۴۰۹
منظومه عراقی.....	۴۲۶
منظومه سعدی.....	۴۲۸

۶ / تراژدی حلاج در متون کهن

۴۳۰	منظومه شیخ محمود شبستری
۴۳۳	منظومه حکیم نزاری
۴۳۸	منظومه امیر خسرو دهلوی
۴۴۱	منظومه اوحدی مراغه‌ای
۴۴۳	منظومه خواجوی کرمانی
۴۴۹	منظومه حافظ
۴۵۰	منظومه سیف فرغانی
۴۵۷	منظومه کمال خجندی
۴۵۸	منظومه عمادالدین نسیمی
۴۶۰	منظومه شاه نعمت الله ولی
۴۶۷	منظومه محتشم کاشانی
۴۶۸	منظومه عرفی شیرازی
۴۷۲	منظومه وحشی بافقی
۴۷۴	منظومه قدسی مشهدی
۴۷۶	منظومه عبدالرزاق لاهیجی
۴۸۰	منظومه صائب تبریزی
۵۰۳	منظومه ملا محسن فیض کاشانی
۵۰۸	منظومه فروغی بسطامی
۵۱۱	منظومه پروین اعتصامی
۵۱۲	منظومه اقبال لاهوری
۵۱۵	منظومه ملک الشعرای بهار
۵۱۶	منظومه شفیع کدکنی
۵۱۹	نمایه اشخاص
۵۹۱	کتابنامه

پیشگفتار

دربارهٔ حقانیت مشرب حلاج در میان فقها و متکلمان و فلاسفه سه نظر وجود دارد:

۱. تکفیر: عده‌ای او را محکوم کرده و گفته‌اند که مذهب عرفانی حلاج زندقه است و خوارق عادات او چشم بندی و شعبده‌های شیطانی است.
۲. تقدس: گروهی دیگر معتقد هستند که حالات عارفانه حلاج با شریعت توافق دارد و خوارق عادات او حقیقت داشته است.
۳. بی‌نظر: این گروه معتقدند که حالت حلاج موردی محرمانه، مرموز و توضیح ناپذیر است که آنان نمی‌توانند دربارهٔ آن قضاوت کنند. در یک جمع بندی می‌توان آراء فقها، فلاسفه، متکلمان و صوفیان را در دفاع یا مخالفت با مشرب عرفانی حلاج به قرار ذیل خلاصه کرد:

الف: فقها

۱. فقهای ظاهریه: ابن داوود (۲۹۷ / ۹۰۹) پیشوای این مذهب می‌باشد. او قبل از همه فتوای تکفیر حلاج را داد. ظاهریه همه پیرو نظر او بوده‌اند؛ ابن حزم و ابوحیان از فقهای نامدار ظاهریه هستند که نظر به تکفیر حلاج داشته‌اند. تنها محیی‌الدین بن عربی عارفی که در فقه خود را پیرو فقه ظاهریه می‌داند، حلاج را تبرئه کرده و از او تعریف و تمجید می‌کند.

۲. فقهای مالکی: بر طبق فتوای ابوعمر مالکی که در سال ۳۰۹ هـ. بر ضد حلاج صادر کرد، اکثریت فقهای مالکی حلاج را تکفیر کرده‌اند. قاضی عیاض (ابوالفضل عیاض بن موسی بن عیاض بن عمرو بن موسی

بن عیاض یحصبی اندلسی سبّتی مالکی (۴۷۶-۵۴۴ ق)، قرطبی (ابوعبدالله محمد بن احمد بن ابی بکر قرطبی اندلسی؛ وفات سال ۶۷۱ ق)، ابن خلدون (ابوزید عبدالرحمن بن محمد بن محمد بن محمد بن الحسن بن محمد بن جابر الخضرمی (حَضَرَمِی) الاشبیلی المالکی؛ ۷۲۳ ه.ق - ۸۰۸ ه.ق)، و تلمسانی (ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن عبدالجلیل تِلْمَسَانِی مورخ و ادیب و محدّث و فقیه مالکی در قرن نهم. ۸۲۴ تا ۸۳۲ ه.ق - ۸۹۹ ه) همگی نظر به تکفیر حلاج داشته و قتل او را صواب می‌دانند. بعدها افرادی چون عبددری (ابن حاج، ابو عبدالله محمد بن محمد بن محمد عبددری فاسی)، (د ۲۰ جمادی الاول ۷۳۷ ه. ق، فقیه مالکی) از حلاج دفاع کرده‌اند.

۳. فقهای حنبلی: غیر از ابن جوزی و ابن تیمیه که از مخالفان سرسخت حلاج و عقاید او بوده‌اند، دیگر فقهای حنبلی بخصوص عبدالقادر گیلانی و هروی که هر دو عارف نیز بودند از حلاج دفاع کرده‌اند. معری مفسر آثار ابن تیمیه و ابن الغزال و طوفی (سلیمان بن عبدالقوی طوفی (۶۵۷ یا ۶۷۵ ق-۷۱۶ ق) در آثار خود از حلاج تمجید و تعریف کرده‌اند. ابن عقیل (ابن عقیل، ابوالوفاء علی بن عقیل بن محمد ظفیری بغدادی (۴۳۱-۱۲ جمادی‌الاول ۵۱۳ ق/۱۰۴۰-۲۲ اوت ۱۱۱۹ م)، فقیه، متکلم و واعظ حنبلی نویسنده کتاب جزء فی نصره الحلاج که به خاطر آن تکفیر شد) یکی دیگر از حنبلیان است که نخست مدافع ولایت حلاج بود، اما او را مجبور کردند که گفته خود را پس بگیرد و توبه کند.

۴. فقهای حنفی: قاضی آنان، ابن بهلول (ابوجعفر احمد بن اسحاق تنوخی انباری (۲۳۱-۳۱۸ ق/۸۴۶-۹۳۰ م)، قاضی حنفی) حکم محکومیت حلاج را امضاء و تأیید نکرد. شمس‌الدین حنفی (شمس الدین احمد بن ابراهیم سروجی حنفی (۷۱۰ ق) از جمله حنفیانی هست که از حلاج دفاع کرده است.

۵. فقهای شافعی: دسته‌ای از آنان مانند: قشیری و ابن حجر شهاب الدین ابوالفضل احمد بن علی بن محمد بن محمد بن علی بن احمد بن محمود بن احمد حجر عسقلانی، کنانی مصری (۲۲ شعبان ۷۷۳ - ذی‌قعدة ۸۵۲ق/ ۱۶ فوریه ۱۳۷۲ - ژانویه ۱۴۴۹م) و سیوطی (حافظ جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی (۸۴۹-۹۱۱ق) از اظهارنظر امتناع کرده و معتقد بودند که قضاوت دربارهٔ حلاج حق آنان نیست و نمی‌توانیم در بارهٔ او نظری صائب یا عقیده‌ای به غیر صواب ابراز داریم، لذا اینان از اعلام صریح و روشن در باب حلاج طفره رفته‌اند. گروهی دیگر از شافعیان مانند غزالی، همدانی، مقدسی، شعراوی، هیتمی و ابن‌عقیله حلاج را مبرا از گناه و مقدس می‌شمارند و عقیده مساعد نسبت به حلاج داشته‌اند. اینان پیوسته در نوشته‌های خود از او تعریف و تمجید کرده‌اند. عده‌ای دیگر مانند ذهبی، ابن‌کثیر، بولقینی و سخاوی تحت نفوذ ابن‌تیمیه بوده و حلاج را تکفیر کرده‌اند. بخصوص ابن‌تیمیه در مخالفت با حلاج از همه مخالفان و معاندان او پیشی گرفته است.

۶. شیعیان: الف: زیدیه، حلاج را محکوم می‌کنند. ابویوسف قزوینی شاگرد ابن‌کج نمونهٔ این گروه است. ب: امامیه: بر طبق توقیع صادره علیه حلاج، عموم مجتهدان از اخباریون بدون استثناء او را تکفیر کرده‌اند. این فقها عبارتند از: کرکی، مقدادی، حر عاملی. شیخ مفید، شیخ طبرسی و شیخ طوسی. در میان فقهای اخباری تنها قاضی نورالله شوشتری، قاضی امامیه در هند است، که ستایشگر حلاج بود و خود نیز به اتهام زندقہ کشته شد، اما فقهای اصولی شیعه: شیخ بهایی (محمد حسین عاملی)، میرداماد و فیض کاشانی حلاج را ستایش و تکریم می‌کنند.

ب: متکلمان؛ چون حلاج از مصطلحات فلسفی یونانی (ارسطویی) استفاده کرده بود، لذا از طرف نخستین متکلمان معتزلی مانند، الجبایی، ابویوسف قزوینی و اشعریان، مانند باقلانی و جوینی تکفیر شد.

اما طرفداران منطق یونانی از او دفاع کرده‌اند. نواشعریانی چون غزالی و فخرالدین رازی و حکمایی مانند ابن طفیل و خواجه نصیرالدین طوسی و اشراقیونی چون سهروردی و صدرالدین شیرازی با آراء و نظریات حلاج موافق بوده‌اند.

مدافعان حلاج به ترتیب نظم تاریخی عبارتند از: ابن عطاء الله (ابوالعباس (ابوالفضل) تاج‌الدین احمد بن محمد ابن عبدالکریم سکندری جذامی (د ۷۰۹ق/۱۳۰۹م)، ملقب به شیخ کبیر، عارف، شاعر، نحوی، محدث، مفسر و فقیه مالکی و از مشایخ بزرگ طریقت شاذلیه)، ابوالقاسم بیضاوی، ابن فضل الله، یافعی، فیروزآبادی، جرجانی، علی بن میمون، عجم بنت النفیس، عبدالرحمن جامی، دائووانی، زکریای انصاری، ابن کمال پاشا، شعراوی، هیتمی، ملامحسن فیض کاشانی، صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، ابراهیم گورانی، ناوی، نابولوسی، اسماعیل حقّی، ابن بهاء الدین ابن القاضی، شربینی، خفاجی، ابن عابدین و توفیق چرکسی.

مخالفان حلاج که او را تکفیر کرده‌اند عبارتند از: ابن تیمیه، ابن جوزی، ابن خیاط، تفتازانی، ابوحنیان، ابن دقیق العید، ابن عراقی، ناشری، ذهبی، عسقلانی، مقریزی، بخاری، ابن معزی، سخاوی، بولقینی، بقایی و قاری.

ج: فلاسفه: نصیرالدین طوسی، صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، نورالله شوشتری (سید نورالله حسینی شوشتری (۹۵۶-۱۰۱۹ق) یا مرعشی معروف به قاضی نورالله شوشتری یا شهید ثالث، فقیه، اصولی، متکلم، محدث و شاعر شیعه عهد صفویه است.) و علی قاری حنفی (ملا علی قاری، متوفای ۱۰۱۴ ه.ق.) حکمایی هستند که از حلاج به نیکی یاد کرده و از آراء و عقاید او دفاع می‌کنند.

د: صوفیان: صوفیان مخالف: صوفیان معاصر حلاج او را مرتد می‌دانستند، چون او خرّقه را از تن درآورده و در ملاء عام به تبلیغ و سخن پرداخته بود. نخستین افرادی که با او به مخالفت برخاستند.

عبارت بودند از: عمرومکی، نهرجوری، دباس و اوارجی که از وی نفرت داشته و می‌گفتند عقاید حلاج با قوانین و مقررات شرع مطابقت ندارد. ابراهیم بن شیبان قرمیسنی (۳۳۷ ه. ق) پیشوای تصوف حنیف در اصفهان، به شدت با هواداران تبلیغ عام «اتحاد عرفانی» مخالفت می‌ورزید و می‌گفت: «حلاج به خاطر افراط در زهد، که غرور او را به آن کشانیده بود، کیفر دید.»

ابن ابی سعدان (از صوفیان قرن سوم از اصحاب شیخ جنید بغدادی) معتقد بود که حسین بن منصور حقه باز و شعبده باز است. ابو محمد جعفر خلدی (۳۴۸ ه. ق) حلاج را سرگشته‌ای مغرور و خودخواه و رام ناشدنی که مخیله‌ای پرشور و آشفته داشت، معرفی می‌کند. وی معتقد بود که حلاج کافر و بی‌دین است. شاگردان او نظیر ابن جندی از امامیه، ابن جبویه و دارقطنی نیز با حلاج دشمنی می‌ورزیدند. ابن ابی زرعه طبری (۳۵۳ ه. ق) معتقد بود که حقانیت حلاج مشکوک است و محکومیت او از طرف ابن ابی سعدان، مکی، اقطع، فوطی و خلدی را در رساله خود که در باره حلاج نوشت، ذکر می‌کند.

دیگر صوفیان مخالف حلاج عبارتند از: ابوالقاسم جعفر بن احمد رازی (۳۷۸ ه. ق)، ابوسعید نقاش (۴۱۲ ه. ق)، ابونعیم اصفهانی شافعی (۴۳۰ ه. ق)، شاگرد خلدی که حتی نام حلاج را در کتاب *حلیه الأولیاء* خود، که مجموعه‌ای است بزرگ درباره اولیاء خدا، نیاورده است. ابن باکویه (۴۴۲ ه. ق) که در کتاب *بدایه حال الحلاج* و نهایته از بیست و یک گواهی، پانزده متن مخالف را جمع آوری کرده است.

۲. صوفیان بی‌نظر: این صوفیان از اظهار نظر صریح درباره حلاج خودداری کرده‌اند. نظیر *حُصْری حنبلی* (۳۷۱ ه. ق) ابوالقاسم قشیری (۴۶۵ ه. ق) و استادش دقاق از اظهار نظر روی برتافتند.

۳. صوفیان مدافع: شبلی (۳۳۴ ه. ق) با اینکه طریقت «*عین الجمع*» او را محکوم کرده و روز قتل و شکنجه حلاج به او دشنام داده بود، اعتراف

می‌کند که: «من وحلاج مشرب یگانه‌ای داشتیم، ولی او آن را آشکار کرد و من آن را پنهان داشتم، جنون و دیوانگی مرا رهانید و روشن بینی، حلاج را به نابودی کشانید».

یا: «حلاج و من از یک ساغر نوشیدیم، او مستی کرد و من قناعت ورزیدم.»^۱

ابراهیم نصرآبادی (۳۷۲ ه. ق) شاگرد شبلی می‌گفت: «اگر، پس از پیامبران و صدیقان مؤمنی به خدای واحد وجود داشته باشد، حلاج بوده است.»

ابوسعید بن ابی‌الخیر میهنی (۴۴۰ ه. ق) او زندگی و شهادت حلاج را آیت جمالی بس متعالی می‌داند و درباره‌ او می‌گوید: «این متجلی کننده ارواح، حسین بن منصور، حال رحمانیه را به کمال داشت. کسی در عصر وی از شرق تا غرب، ذوق و قریحه‌ای چون او نداشت». ابی‌الخیر همواره در رباعیاتش از حلاج الهام می‌گرفت.

خُتلی (ابوالفضل محمدبن حسن، قرن چهارم و پنجم در ماوراءالنهر و مرشد علی بن عثمان هجویری)، گرگانی (ابوالقاسم گرگانی، عبدالله بن علی طوسی (۳۸۰-۴۶۵ ق/ ۹۹۰-۱۰۷۳ م)، عارف بزرگ خراسان)، هجویری و ابن‌عربی از حلاج دفاع کرده‌اند. روزبهان بقلی شیرازی (۶۰۶ ه. ق) که مصنفات حلاج را به فارسی ترجمه کرده و تفسیری مرتب و منظم بر آن نگاشته است، از طرفداران اوست. وی در تفسیر طواسین می‌نویسد که این کتاب را با ریختن خون روح (اشک‌ها) به پایان برده است. او طواسین را متنی الهی، منزل از آسمان می‌دانسته است که نسخه‌ اصلی آن در فردوس برین، بر برگ‌های درخت طوبی منقوش است. وی نقل می‌کند که حلاج را دیده است که به او به خاطر

۱. ابن‌عربی، فتوحات مکیه، بخش ۲، ص ۱۳.

تفسیرش تبریک گفته و به وی می‌گوید: «تو دانستی که قرمُس^۱ (افسر شهریاری) چیست، تو از بیابان رؤیت گذشتی!»

روزبهان بقلی در ترجمه احوال حلاج این چنین به او درود می‌فرستد: «عنقای مغرب الستی، آرام و سلام سرمدی، بوستان حکمت، یاسمین شفقت و محبت، سرخ گل مشیت الهی، استاد شهادت اعظم، طائر گلشن زمان، شهید وعظ و تذکیر، سوخته اندیشه، حجاب جوهر، غواص قلزم مطلق»^۲

عرفای دیگری که مدافع حلاج بوده‌اند، عبارتند از: مولوی، سهروردی، ابوالحسن خرقانی، عبدالرحمن جامی، سنایی، عراقی، شیخ محمود شبستری، شاه نعمت الله ولی، عطار نیشابوری و حافظ که از حلاج در کتاب‌ها و اشعار خود به نیکی یاد کرده‌اند.

اما درباره کتاب:

کتاب تراژدی حلاج در متون کهن، دارای سه بخش است. بخش اول: «در حدیث معاصران» که شامل گزارش دوستان و پیروان و مخالفان حلاج در عصر خود اوست. چهارده گزارش که مهم ترین آن گزارش این زنجی تقریرنویس دادگاه حلاج است.

بخش دوم: «بعد از حلاج» که شامل چهل و چهار گزارش است. تمامی کسانی که در دفاع یا رد حلاج سخن گفته یا رساله و کتابی تألیف کرده‌اند، در این بخش گردآوری و تدوین شده است. بخش سوم: «منظومه‌های عرفانی»؛ که شامل سی و یک منظومه از سی یک شاعر فارسی زبان، که در اشعارشان از حلاج ستایش و تکریم کرده‌اند. شاعرانی چون: باباطاهر عریان، ابوسعید ابی‌الخیر، سنایی غزنوی، عطار نیشابوری، مولوی، عراقی، سعدی، سیف فرغانی، شیخ محمود شبستری، اوحدی مراغه‌ای، خواجوی کرمانی، حافظ، عمادالدین

۱. که بر سر محکوم به مرگ نهاده بودند.

۲. بقلی، روزبهان، شرح شطحیات.

نسیمی، شاه نعمت الله ولی، محتشم کاشانی، عبدالرزاق لاهیجی، ملامحسن فیض کاشانی، صائب تبریزی، فروغی بسطامی، پروین اعتصامی، اقبال لاهوری، ملک الشعرای بهار و شفیع کدکنی و ... در پایان لازم است از زحمات و کوشش‌های بی وقفه سرکار خانم لادن جوانی که این اثر را حروف نگاری و صفحه آرایی کرده‌اند، تقدیر و تشکر کنم.

قاسم میرآخوری

۱۴۰۰ هجری شمسی

بخش اول

در حدیث معاصران

گزارش حمد پسر حلاج

تولد، ۲۹۱ ه. ق.)

۱. ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن أحمد بن باکویه شیرازی (ابن باکویه) صوفی نیشابور برای ما روایت می‌کند که من این روایت را از حمد پسر حسین بن منصور، در شهر تستر شنیدم که می‌گفت: تولد پدرم حسین بن منصور در بیضاء در محلی به نام «طور» بود، در تستر پرورش یافت و دو سال به شاگردی سهل بن عبدالله تستری درآمد، آنگاه به بغداد رفت.

بعضی اوقات لباس خشن می‌پوشید و در مواقعی دو خرقة رنگین می‌پوشید. گاهی کتان و عمامه می‌پوشید و بعضی وقت‌ها لباس نظامی بر تن می‌کرد، هیجده سال داشت که از تستر به بصره مسافرت کرد. در جامه مشایخ، پیش عمرو بن عثمان مکی و جنید بغدادی رفت و هیجده ماه نزد عمرو مکی ماند. با مادرم ام حسین دختر ابی یعقوب اقطع ازدواج کرد. برای این ازدواج عمرو بن عثمان او را سرزنش کرد و به این سبب میان عمرو و ابی یعقوب کدورت بزرگی بوجود آمد.

آنگاه پدرم به دیدار جنید رفت و آزاری که از اختلاف ابی یعقوب و عمرو دیده بود برای جنید شرح داد. جنید او را به سکوت فرمان داد و خواست تا حرمت آنان را پاس بدارد. او مدتی این وضع را تحمل کرد. آنگاه پدرم به مکه رفت و یک سال در آنجا ماند. سپس با جماعتی از دراویش صوفیه به بغداد بازگشت. نزد جنید آمد و از او پرسشی کرد، اما جنید پاسخش را نداد و این مسأله را در خور مدعیات قشریون دانست.

پدرم از او برنجید. به اتفاق مادرم به تستر بازگشت و دو سال در آنجا بود. در تستر مورد توجه مردم قرار گرفت، از این رو صوفیان از آن زمان کینه اش را به دل گرفتند. عمرو بن عثمان همواره درباره او نامه‌هایی به مردم خوزستان می‌نوشت و وی را به ارتکاب خطاهای بزرگی متهم می‌کرد، تا اینکه پدرم جامه صوفیان از تن بدر آورد، آن را ترک و ردای آستین دار و قبا پوشید. با مردم عامی بیامیخت. آنگاه عزم سفر کرد و پنج سال ما را رها نموده به خراسان و ماوراءالنهر رفت، از آنجا به سجستان و کرمان وارد شد و آنگاه به فارس درآمد و در میان مردم به سخن پرداخت و آنان را به خدا فراخواند.

مردم فارس او را به نام ابو عبدالله زاهد می‌شناختند. برای مردم فارس کتاب‌های بسیار نوشت. آنگاه از فارس به سوی اهواز رفت. در میان مردم سخن گفت و همه به گردش جمع شدند. برای مردم از اسرار و آنچه در دل‌هایشان بود، سخن می‌گفت و رازشان را آشکار می‌کرد. لذا او را حلاج الاسرار گفتند و لقب حلاج از اینجا برای او ماند. از فارس به بصره سفر کرد و چند صبحی در آنجا ماند.

مرا در اهواز نزد دوستانش گذاشت و برای بار دوم به مکه رفت. در این سفر جامه‌های مرقع رنگارنگ و وصله دار بر تن داشت. عده زیادی او را در این سفر همراهی می‌کردند. ابویعقوب نهر جویری بر او رشک برد و همان تهمت‌هایی که می‌دانیم بر او زد.

پس از آن به بصره بازگشت. یک ماه در آنجا درنگ کرد، آنگاه به اهواز برگشت. سپس به همراه مادرم و چند تن از بزرگان اهواز به بغداد رفت. یک سال در بغداد ماند. به یکی از مریدان خود گفت: پسرم حمد را نزد خود نگاه بدار تا من برگردم. چون باید به سرزمین کفر و بت پرستی بروم و مردم آن دیار را به خدا دعوت کنم.

خبرش را در هندوستان شنیدیم. آنگاه برای بار دوم به خراسان و ماوراء النهر و ترکستان و ماچین رسید. مردم را به سوی خدای خواند و برای آنان کتاب‌هایی تصنیف کرد که در دست نداریم. فقط می‌دانم که پس از بازگشت او، در نامه‌هایی که از هندوستان برایش می‌رسید او را ابوالمغیث می‌گفتند و در نامه‌ایی که از ماچین و ترکستان می‌آمد، او را ابوالمعین و در نامه‌های مردم خراسان او را صاحب بصیرت و ذکاوت، در نامه‌های مردم فارس، ابو عبدالله زاهد و در نامه‌های مردم خوزستان شیخ حلاج اسرار خطاب می‌کردند. در بغداد گروهی او را مجذوب می‌گفتند و عده‌ای او را در بصره حیران می‌نامیدند.

پس از بازگشت از سفر، یاهو گویی دربارهٔ او بسیار شد. برای بار سوم به حج رفت. دو سال در آنجا بود، بعد از بازگشت احوالش دگرگون شد. در بغداد زمینی گرفت و برای خود خانه‌ای ساخت.

در میان مردم به موعظه آیین خود که من از آن آگاهی کمی دارم، پرداخت. محمد بن داوود با گروهی از فقها با او به مخالفت برخاست و آیین وی را محکوم کرد.

همیشه میان او و علی بن عیسی به خاطر نصر قشوری گفتگو در می‌گرفت و بعدها میان او و شبلی و دیگر بزرگان صوفیه چنین شد.

گروهی می‌گفتند که او جادوگر است. عده‌ای دیوانه‌اش می‌خواندند و برخی او را صاحب کرامات و معجزات می‌شمردند و معتقد بودند که اگر دعا کند، دعایش مستجاب می‌شود. مردم درباره او گفتگو می‌کردند تا آنکه سلطان او را بازداشت و به زندانش افکند.

بعدها، نصر قشوری به نزد خلیفه رفت و از او دستوری گرفت تا وی را در زندان انفرادی، حبس کنند. لذا خانه‌ای کوچک در کنار زندان برایش ساختند. در بیرونی این ساختمان را مسدود کردند. این بنا را دیواری احاطه کرده بود، دری که به درون زندان باز می‌شد، در آن تعبیه

کردند. یک سال مردم در این خانه به دیدارش می‌رفتند. آنگاه ملاقات با او را منع کردند و او پنج ماه بی آنکه کسی به دیدارش برسد در آنجا ماند، فقط یک بار ابو العباس بن عطاء پنهانی به این زندان آمد و یک بار هم ابوعبدالله بن خفیف.

من شب‌ها نزد مادرم در خانه بودم و روزها در خدمت پدرم. آنگاه دو ماه مرا زندانی کردند، در آن زمان هیجده ساله بودم.

آن شب که قرار شد فردا او را از زندان بیرون آورند و بکشند. با خاست و نماز به جای آورد، وقتی نمازش به پایان رسید، پیوسته تکرار می‌کرد که: «در کارم خدعه کرده‌اند، در کارم خدعه کرده‌اند. تا اینکه قسمت عمده شب سپری شد. پس از سکوتی طولانی، فریاد برآورد:

حق، حق!... دوباره به پای ایستاد، ردای خود را بر تن کرد و رو به قبله دست‌هایش را بالا آورد و به راز و نیاز پرداخت.

خادم او، ابراهیم بن فاتک با من در آنجا بود، ما قسمتی از سخنان او را به خاطر سپردیم که می‌گفت: «ما گواهان تو هستیم. ما به لطف و رحمت تو پناه آورده‌ایم. تا آشکار سازی که چه می‌خواهی، به ذات تو به امر و فرمان تو تو در آسمان و زمین خدایی، تویی که زمان را آفریدی و صورتها را به تصویر کشیدی. تویی که جواهر و اعراض در پیشگاهت سجود می‌کنند. اجسام به امر تو ترکیب می‌یابند و احکام به فرمان تو انشاء می‌شوند. .

«این تو هستی که در زمین برای هر که بخواهی و هرگاه که بخواهی به همان سان که در آسمان تجلی کرده‌ای، تجلی خواهی کرد. حکم تو به زیباترین شکل، بر صورت آدم که صورت روح ناطقه‌ای که صاحب علم و نطق و قدرت مطلقه و بیان است، تجلی خواهد کرد. و تو در وجود شاهد حاضر خود چیزی از هویت خود را ارزانی داشته‌ای، چون سر آغاز مرا خواسته‌ای و ذات مرا از میان ابناء بشر، به عنوان آیت عبارت خود

برگزیده‌ای پس چگونه سرانجام ذات مرا با ذات مخلوق من، عیان می‌سازی. و حقایق علوم و کرامات مرا آشکار می‌کنی. مرا تا عرش‌های عوالم ازلی و سرمدی خود، عروج می‌دهی تا آنجا که مرا فرمودی تا کلمه «کن» را بر زبان آورم.

اکنون در معرض مرگ قرار دارم، کشته شوم، بردارم کنند، بسوزانند، خاکستر مرا به بادهای و امواج آب‌ها بسپارند؟ کمترین ذره خاکستر، آن دانه صبر به اجسام پر جلال مسخ‌هایم، حقیقتی محقق‌تر از کوه‌های عظیم را نوید می‌دهد». آنگاه چنین سرود:

به تو از مرگ نفوس خبر می‌دهم، چون شاهدش
پس از آنکه خدا را ملاقات کرد، از پا درآمد
به تو از مرگ قلب‌هایی خبر می‌دهم
چون ابر وحی در آن دریای حکمت باریده است
به تو از مرگ زبان حق خبر می‌دهم، از زمان‌های خیلی دور که
یادآوریش به عدم برمی‌گردد
به تو از مرگ بیانی خبر می‌دهم که هر گفتار رسای هر سخنوری در
برابر آن سر تعظیم فرود آورد
به تو از اشارات عقول (یا اشارات قلوب) خبر می‌دهم
چون از آن باقی نماند مگر بنایی فرسوده
سوگند به عشق پاکات
به تو از سیرت مردمی خبر می‌دهم که
حتی ستورانشان نیز فرمانبردار (نیک) بودند
همه در گذشتند و نه چیزی از آنان پیداست و نه اثری از آنان ماند
همچون سرگذشت قوم عاد و ویرانی کاخ ارم
که از آن نشانی نیست

۲۲ / تراژدی حلاج در متون کهن

و خلقی را بر جای گذاشتند
که از گمراهی و سرگردانی پیروی می‌کنند
اینان از مردم کر و لال نادان ترند
بلکه از چهارپایان نیز هم
آنگاه دم فرو بست. و خادمش ابراهیم بن فاتک به او گفت: «ای مولای
من، چیزی، واپسین سخنی، برای من به میراث بگذار.»
حلاج گفت: «به نفست سفارش می‌کنم، اگر اسیرش نکنی، او تو را
اسیر کند!» چون سپیده دمید، او را از زندان بیرون بردند. او را دیدم که
در غل و زنجیر رقص کنان می‌خواند:
ندیم من به چیزی از ستم منسوب نیست
مرا نوشاند آن گونه که خود می‌نوشد
بسان میزبان با میهمان
وقتی که جام (شراب) گشت
تیغ و زیرانداز چرمی‌آوردند
این سزاوار کسی است که در تابستان
با اژدها شراب می‌نوشد
او را به میدان بردند. پس از این که به او پانصد تازیانه زدند، دست‌ها و
پاهایش را قطع کردند، شنیدم که بر فراز دار با خدا راز و نیاز می‌کرد و
می‌گفت: «ای خدای من، امروز به سرمنزل آرزوهایم اندر خواهم آمد و
در آنجا عجایب تو را نظاره خواهم کرد! ای خدای من! تو دوست
می‌داری آن کس را که به تو آزار می‌رساند، چگونه دوست نخواهی
داشت آن را که در راه تو آزار ببند؟»

در حدیث معاصران/۲۳

سپس ابوبکر شبلی را دیدم که به زیر چوبه دار رفته، فریاد برآورد و به صدای بلند این آیه را بر می خواند: «أولم أنهک عن العالمین» آنگاه بدو گفت: «تصوف چیست؟»^۱

حلاج پاسخ داد: «کمترین مرتبه‌اش را هم اینک می‌بینی.» - و برترین مرتبه‌اش کدام است؟»

گفت: «تو را بدان نرسد. و فردا خواهی دید که چه پیش می‌آید. تصوف در غیب الهی است، که من آن را عیان می‌کنم و بر تو پوشیده مانده است.»

هنگام فرا رسیدن نماز شب، رفتند تا از طرف خلیفه اجازه بگیرند که او را از دار فرود آورند، ولی گفته شد: دیگر خیلی دیر شده است. این کار را به فردا بگذاریم؟ چون سپیده شد، او را از چوبه دار فرود آوردند و بردند تا گردنش را بزنند.

من شنیدم که فریاد می‌زد و به آوای بلند می‌گفت: «آنچه اهل وجد و حال می‌خواهد، ذات واحد احد است، تنها با خود او!» «حسب الواحد إفراد الواحد له». آنگاه این آیه را تلاوت کرد: «يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ»^۲

این واپسین کلام او بود، گردنش را جدا کردند، آنگاه پیکرش را در بوریا پیچیده بر آن نفت ریختند و سوزانیدند. بعد، خاکسترهایش را بر بالای مناره بردند تا باد به هر سوی بپراکند.

۱. حجر، آیه ۷۰؛ مگر تو را از مردم منع نکرده بودیم.

۲. شوری، آیه ۱۸؛ آنان که باورش ندارند آن را به شتاب می‌طلبند، و آنسان که ایمان آورده‌اند از آن بیمناکند و می‌دانند که حق است. آگاه باش، کسانی که درباره قیامت جدال می‌کنند، سخت در گمراهی هستند.